



درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مطلق و مقید
موضوع جزئی: مقدمات حکمت - مقدمه سوم - جهت دوم: بررسی مقدمات - اشکال دوم
و بررسی آن - مقدمه چهارم: عدم قدر متیقن در مقام تخاطب - جهت اول: تبیین مقدمه - جهت دوم: بررسی مقدمات
سال چهاردهم
تاریخ: ۲۲ آبان ۱۴۰۱
مصادف با: ۱۸ ربیع الثانی ۱۴۴۴
جلسه: ۲۷

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

عرض کردیم مقدمه سوم از مقدمات حکمت این است که متکلم قیدی در کلامش ذکر نکند. توضیح دادیم که منظور این است که قید منفصل در کلامش بیان نکند، زیرا اگر قید متصل بیان کند دیگر زمینه ی برای اطلاق باقی نمی ماند. مقدمات این مقدمه مورد اشکال قرار گرفته است.

اشکال اول همان است که دیروز بیان شد. امام خمینی می فرماید عدم القید یا انتفاء ما یوجب التعین، اساساً نمی تواند جزء مقدمات باشد، بلکه این محقق موضوع است، اصلاً تا این نباشد موضوع تمسک به اطلاق پیش نمی آید، موضوع تمسک به اطلاق شک است، یعنی ما نمی دانیم مراد متکلم مطلق است یا مقید؟ نمی دانیم آنچه موضوع حکم قرار گرفته، خصوص این شیء است یا شیء دیگری هم در آن دخالت دارد؟ آیا خصوص علم، موضوع برای وجوب اکرام است یا عدالت هم دخیل در ثبوت اکرام است؟ ما شک داریم و لذا با تمسک به مقدمات حکمت می خواهیم اطلاق را نتیجه بگیریم، حال اگر ما ذکر قید را به عنوان یکی از مقدمات ذکر کنیم، دیگر جایی برای تمسک به اطلاق باقی نمی ماند.

اصلاً مسئله عدم ذکر القید، موضوع اطلاق را درست می کند. با وجود قید، با ذکر قید، با ذکر ما یوجب التعین، اصلاً شکی باقی نمی ماند تا بخواهیم به رجوع به مقدمات حکمت اطلاق را ثابت کنیم. پس این مورد نیاز هست، ولی از این باب که تا این نباشد موضوع برای این بحث پیش نمی آید. اگر این نباشد، اصلاً سالبه به انتفاء موضوع است و چیزی که چنین است را نمی توانیم یک مقدمه ای از مقدمات حکمت قرار دهیم. این اشکالی است که به نظر می رسد اشکال واردی است.

اشکال دوم

اشکال این است که معنای مطلق عبارت است از طبیعت مهمله، گفتیم لفظ مطلق وضع شده برای طبیعت من حیث هی، طبیعت مبهمه، اگر اینچنین است، پس اطلاق و تقیید، هر دو خصوصیتی هستند که بر این طبیعت عارض می شوند، طبیعت مهمله نه مطلق است نه مقید، اگر این طبیعت بخواهد مقید شود نیاز به ذکر قید دارد، مثلاً طبیعة الرجل، اگر قید عالم کنارش بیاید، می شود «الرجل العالم» همین طبیعت اگر بخواهد مطلق باشد باز یک خصوصیتی باید ضمیمه شود تا بشود مطلق، زیرا نسبت لفظ «رجل» که برای طبیعت وضع شده، الیهما علی حد سواء، نسبت لفظ «رجل» به مطلق و مقید یکسان است. اگر اینچنین است همانطوری که مقید نیاز به بیان زائد دارد، مطلق هم نیاز به بیان زائد دارد، لذا ما از عدم ذکر قید نمی توانیم کشف اطلاق کنیم. برای کشف اطلاق، عدم دیگری لازم

است. ما وقتی می‌گوییم معنا و لفظ مطلق وضع برای طبیعت شده و این طبیعت نسبتش به اطلاق و تقييد یکسان است، اگر بخواهد معنای مطلق از آن فهمیده شود یک بیان خاص می‌خواهد، اگر معنای مقید بخواهد از آن فهمیده شود یک بیان دیگری می‌خواهد. پس هر دو محتاج بیان زائد هستند، یک قیدی برای دلالت بر مقید و یک قیدی برای دلالت بر مطلق، با این وصف چگونه می‌توان عدم القید را به نحو کلی مقدمه‌ای برای کشف اطلاق قرار داد؟ بله، عدم القید همانطور که مقید بودن را نفی می‌کند، مطلق بودن را نیز نفی می‌کند، این یک اشکالی است که در این مقام مطرح شده است.

سوال

استاد: می‌گوید ما از عدم القید نمی‌توانیم اطلاق را کشف کنیم. زیرا عدم القید هم با اطلاق می‌سازد و هم با تقييد. زیرا اللفظ موضوع للطبیعة المهملة، لفظ «رجل» وضع شده برای طبیعت مهمله رجل؛ ما قبلا گفتیم خود کلمه «رجل» بدون «ال» بدون تنوین دلالت بر طبیعت می‌کند، ولی اگر تنوین سر آن بیاید یا «ال» سر آن بیاید دلالت بر اطلاق می‌کند، این برای لفظ است، اگر «العالم» کنارش بیاید دلالت بر تقييد می‌کند مثلاً «رجل عالم» پس هم مطلق و هم مقید نیازمند مؤونه زائد هستند، اگر اینچنین باشد عدم ذکر القید می‌تواند کشف از عدم التقييد کند اما کاشف از عدم الاطلاق نیست. یا عدم ذکر القید، عدم بیان زائد را، ما دلیل می‌گیریم بر اینکه این طبیعت مهمله است، این طبیعت مهمله منظور است، نه مطلق و نه مقید هیچ کدام منظور نیستند.

پروسی

درست است که آن لفظ برای طبیعت وضع شده و نسبتش به اطلاق و تقييد علی حد سواء، لکن عقلاء در مواجهه با این لفظ یک روش و سیره‌ای دارند که وقتی این لفظ به کار رود و متکلم در مقام بیان هم باشد، ولی قیدی ذکر نکند، حتما منظورش مطلق است. یعنی به کمک سیره و بناء عقلاء کأنه معلوم می‌شود مطلق را اراده کرده. بله، خود لفظ باشد به تنهایی، از آنجا که وضع برای طبیعت مهمله شده، حق با شماست، بالاخره اطلاق یک مؤونه زائد می‌خواهد و تقييد هم همینطور، زیرا نسبتش الیهما سواء؛ لکن عقلاء وقتی متکلم لفظی را به کار می‌برد که قیدی همراهش نیست می‌گویند اگر در مقام بیان باشد، چون قیدی نیاورده حتما مطلق را اراده کرده.

پس این اشکال قابل دفع است، اما اشکال اول به قوت خودش باقی است.

فتحصل مما ذکرنا کله که مقدمه سوم نیز مقدمیت ندارد، به این معنا که حتما لازم است که متکلم قیدی نیاورد، ولی این مقدمه حکمت محسوب نمی‌شود، بلکه محقق موضوع بحث است اساسا.

سوال

استاد: ما وقتی می‌گوییم در مقام بیان تمام مراد باشد، یعنی مراد استعمالی، اینجا یا منفصلا قیدی می‌آورد یا نمی‌آورد، اگر بیاورد که موضوع اطلاق از بین می‌رود و دیگر ما دنبال کشف اطلاق نیستیم. این مراد استعمالی معلوم می‌شود، آمدن این قید و قرینه منفصل کشف از مراد جدی می‌کند و معلوم می‌شود که مراد جدی او چیز دیگری است و مراد جدی و مراد استعمالی بر هم منطبق نیست.

پس نتیجه این شد که مقدمه سوم به نظر ما مقدمیت ندارد، اشکال اول وارد است، ولی اشکال دوم وارد نیست.

تا اینجا به نظر ما همانند امام خمینی از این سه مقدمه تنها یکی مقدمه حکمت است نه امکان تقیید جزء مقدمات حکمت است و نه عدم ذکر القید. اما محقق نایینی هر سه را جزء مقدمات حکمت می‌داند، هم اولی و هم دومی و هم سومی، هرچند در چهارمی اشکال می‌کند. البته یک عده ای هم فقط همین دو تا یعنی مقدمه دوم و سوم را مقدمه حکمت می‌دانند و اولی به نظر آنها از مقدمات حکمت نیست، یعنی متکلم در مقام بیان باشد و قیدی هم نیاورد.

مقدمه چهارم: عدم قدر متیقن در مقام مخاطب

مقدمه چهارم عدم قدر متیقن در مقام مخاطب است. این مقدمه‌ای است که محقق خراسانی اضافه کرده و بحث هم در مورد آن زیاد صورت گرفته و قهرا ما در مورد این مقدمه نیز از همان دو جهتی که تا به حال در مورد سایر مقدمات بحث کردیم، بحث می‌کنیم:

۱. منظور از عدم قدر متیقن در مقام مخاطب چیست؛ ۲. آیا این برای کشف اطلاق مقدمیت دارد یا ندارد؟

جهت اول: تبیین

اما منظور از این مطلب روشن است، دو سه تا کلمه است، عدم قدر متیقن و مقام مخاطب، پس عدم قدر متیقن به تنهایی کافی نیست بالاخره شما هر لفظی که مطلق باشد را در نظر بگیرید هر اسم جنسی، هر عنوانی، یک سری مصادیق بارز و آشکار و روشن دارد. این دیگر تردیدی در آن نیست. مثلاً می‌گوید «اکرم العالم» بوعلی سینا، قدر متیقن از مصادیق عالم است، ارسطو، افلاطون، سقراط مثلاً اینها که افکار و اندیشه‌هایشان در حوزه فکر بشری مطرح است، بارزترین مصادیق عنوان عالم اینها هستند. همه عناوین دارای مصادیق بارز و آشکاری هستند. ولی مقام مخاطب، یعنی مقام گفتگو، مقام محاوره، عدم قدر متیقن در مقام مخاطب، یعنی بین گوینده و شنونده یک عهدی و سابقه‌ای پیرامون افراد مطلق وجود نداشته باشد که اقتضاء کند منظور از مطلق بعضی از افراد مطلق است. مثلاً «اکرم جیرانی» همسایه‌ها را اکرام کن، همسایه‌ها یک مصادیق کاملاً روشنی دارند، اما از مولا به او گفته یکی دو نفر از این همسایه‌ها، آدم‌های نابابی هستند و به هیچ وجه مولا میل به اکرام آنها ندارد، حال انسان‌های شروری هستند، آدم‌هایی هستند که دشمنی دارند با مولا و این را عبد می‌داند که نظر مولا در مورد اینها چیست، یعنی کأنه آنها را جزء همسایه‌های خودش حساب نمی‌کند، اینجا وقتی می‌گوید «اکرم جیرانی» این مطلق است و در مقام بیان هم هست و قیدی هم در کلامش نیاورده که بگوید «جیرانی الذی لم یکن عدونا» هیچ قیدی هم نیاورده، ولی می‌گوید نمی‌توانیم اینجا کشف کنیم اطلاق را، زیرا بین مولا و عبد در مقام گفتگو یک قدر متیقنی وجود دارد، آن هم اکرام همسایگانی که اهل اذیت و آزار و دشمنی نیستند. اگر چنین قدر متیقنی وجود داشته باشد دیگر نمی‌توانیم اینجا اطلاق را استفاده کنیم، این مقدمه‌ای است که محقق خراسانی در کفایه فرموده و می‌گوید وجودش مانع تحقق اطلاق است، این نمی‌گذارد اطلاق منعقد شود.

به حسب ظاهر همانطور که اشاره شد، مقدمه اول سرچایش محفوظ است و امکان تقیید بوده، متکلم در مقام بیان هم بوده، قیدی هم نیاورده، اما بین او و مخاطبش به طور مسلم کأنه یک توافق نانوشته، یک عهد ذهنی، اسمش را هر چیزی که می‌خواهید بگذارید، وقتی باشد، این دیگر نیازی نیست تصریح کند یا حتی قرینه‌ای بیاورد که فلان افراد را خارج کند. لذا چون اینچنین است که ممکن است مولا در مقام بیان باشد اما در عین حال با اینکه مطلق را اراده نکرده و اراده او به مقید متعلق شده ولی لفظ را به صورت مطلق بگوید و هیچ قیدی نیاورد. آیا در اینجا می‌توانیم بگویم مولا مطلق را اراده کرده؟ آیا به صرف فراهم بودن آن دو یا سه مقدمه قبلی امکان نتیجه‌گیری هست؟ آیا می‌توانیم اطلاق را کشف کنیم با وجود قدر متیقن در مقام مخاطب؟ محقق خراسانی می‌فرماید

نه، چه بسا متکلم در مقام بیان باشد و قید هم نیاورده ولی اکتفاء کرده باشد به آن نکته‌ای که در مقام مخاطب وجود داشته که منظور یک عده خاصی هستند. این منظور از عدم قدر متیقن در مقام مخاطب است.

جهت دوم: بررسی مقدمیت

حال آیا این مقدمه مقدمیت دارد یا خیر؟ آیا عدم وجود قدر متیقن در مقام مخاطب نقشی دارد؟ محقق خراسانی اصرار دارد بر اینکه این هم جزء مقدمات حکمت است. بعضی هم این را قبول کردند، اما کثیری هم با ایشان مخالفت کردند، از جمله محقق نایینی، امام خمینی، می‌گویند این جزء مقدمات حکمت نیست.

حال چرا این جزء مقدمات حکمت محسوب نمی‌شود؟ دلیل محقق خراسانی معلوم است، اینکه چرا جزء مقدمات حکمت است ایشان گفتند برای اینکه اگر چنین قدر متیقنی وجود داشته باشد این مثل ذکر قید است، یعنی کأنه یک قرینه حالیه و مقامیه است، یک تقييد مقامی است، تقييد که لازم نیست فقط در لفظ باشد، ممکن است متکلم اتکا کرده باشد به همان قرینه مقامی یا حالی و آن عهده‌ی که بین او مخاطب وجود داشته. این حرفی است که محقق خراسانی می‌زند.

اگر ما این را مبنای لزوم این مقدمه قرار دهیم می‌توانیم با توسعه دادن در مقدمه سوم این مقصود را حاصل کنیم، یعنی دیگر این را به عنوان مقدمه مستقل نیاوریم، بگوییم مقدمه چهارم کنار برود و مقدمه چهارم نداریم و دایره مقدمه سوم را توسعه دهیم؛ بگوییم عدم وجود التقييد لفظا او مقاما، مقام مخاطب خودش یک مقام است، قید را نه در مقام مخاطب و نه در لفظ ذکر نکنیم. اگر این را بخواهیم بر بودنش پافشاری کنیم، لازم نیست به عنوان یک مقدمه مستقل بیاید، بلکه می‌توان با توسعه دادن مقدمه سوم، غرض را حاصل کرد.

اما عمده دلیل کسانی که این را قبول ندارند و می‌گویند این جزء مقدمات حکمت محسوب نمی‌شود را باید دید و بررسی کرد.

«والحمد لله رب العالمين»